

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی، جلسه ۱ و ۳، برده‌داری و کلیسا، جنگ داخلی

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در تدریس خود در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۳، برده‌داری و کلیساها، جنگ داخلی است.

ما برده‌داری و کلیساها هستیم. ما هنوز در پس‌زمینه هستیم. ما هنوز پس‌زمینه را کاملاً تمام نکرده‌ایم و وقتی پس‌زمینه را تمام کردیم، به واکنش کلیساها به برده‌داری خواهیم پرداخت. بنابراین، بسیار خوب، بیایید فقط به خودمان یادآوری کنیم که در رابطه با این بخش از سخنرانی چه کاری انجام می‌دهیم.

کاری که من سعی دارم انجام دهم این است که یک گاهشمار از چگونگی نهادینه شدن احساسات ضد برده‌داری و احساسات طرفدار لغو برده‌داری در زندگی و فرهنگ آمریکایی ارائه دهم. بنابراین، ما روی گاهشمار کار کردیم و با کواکرها شروع کردیم و سپس به سال ۱۷۷۴ رفتیم. یادتان هست که با کواکرها گفتیم ۱۷۷۵؟ سپس به سال ۱۷۸۴ با متدیست‌ها رفتیم و در کنفرانس کریسمس، متدیست‌ها تصمیم گرفتند، می‌دانید، ما می‌خواهیم شرایطی را ایجاد کنیم که هیچ فردی که ادعا می‌کند متدیست است، نتواند برده داشته باشد.

سپس به دهه ۱۷۷۰ رسیدیم و درباره ادواری‌ها صحبت کردیم و اشاره کردیم که اگرچه خود جاناتان ادواردز واقعاً برده داشت، اما ادواری‌ها شروع به تفکر عمیق در این مورد کرده‌اند. و ادواری‌ها واعظان بسیار قدرتمندی هستند، بخشی از یک زندگی روشنفکرانه در زندگی عمومی آمریکا. بنابراین ادواری‌ها شروع به صحبت علیه برده‌داری کردند.

سپس به سال ۱۸۱۷ و جامعه استعماری اشاره کردیم و اینکه آن جامعه استعماری به عنوان یک جامعه در حال گذار چقدر مهم بود. منظورم این است که در نهایت شکست خورد، اما در حال گذار بود. این جامعه به نوعی مردم را نسبت به بخشی از مشکل هوشیار کرد.

و همچنین، آخرین چیزی که فکر می‌کنم، چند روز پیش اشاره کردیم، بله، تأسیس کالج اوپرلین در سال ۱۸۳۵، ما دوباره این را با چارلز گراندیسون فیلی خواهیم دید زیرا او استاد الهیات و سپس رئیس جمهور بود. ۱۸۳۵ اما کالج اوپرلین به عنوان یک کالج طرفدار لغو برده‌داری تأسیس شد. این بخشی از اساسنامه آن، بخشی از مأموریت آن برای آموزش لغو برده‌داری بود.

همچنین به عنوان اولین کالج مختلط در آمریکا تأسیس شد. چند روز پیش به این موضوع اشاره کردیم. بنابراین، اوپرلین به این دو دلیل و همچنین دلایل دیگر، که وقتی به فیلی رسیدیم بیشتر در مورد آنها خواهیم دید، جایگاه بسیار مهمی در مسیحیت آمریکایی دارد.

فکر می‌کنم همینجا متوقف شدم. فکر می‌کنم هنوز باید این را تمام کنیم. حالا، می‌خواهم این را با یک نفر تمام کنم، و اسمش ویلیام لوید گریسون است.

ویلیام لوید گریسون در داستان لغو برده‌داری بسیار مهم می‌شود. داستان کوتاهی درباره ویلیام لوید گریسون. ویلیام لوید گریسون در نیوجرسی به عنوان یک چاپخانه‌دار آموزش دید.

او شاگرد چاپخانه بود. اتفاقاً کسی که او زیر نظر او آموزش دیده بود، یک کویکر بود و اتفاقاً این واقعیت که او به عنوان یک چاپخانه‌دار آموزش دیده بود، بعداً در داستان او مهم خواهد بود، اما شخصی که او زیر نظر

او آموزش دیده بود، یک کویکر بود. او یک کویکر بود که خود را وقف مبارزه با برده‌داری و آرمان لغو برده‌داری کرده بود، و بنابراین ویلیام لوید گریسون، در حالی که در نیوجرسی زندگی می‌کرد و به عنوان یک چاپخانه‌دار شاگردی می‌کرد، از رئیس خود در مورد این آرمان مطلع شد و به جرم لغو برده‌داری محکوم شد.

حالا او به بوستون نقل مکان می‌کند. بنابراین، بوستون بار دیگر نقش مهمی در داستان مسیحیت آمریکایی ایفا می‌کند، اما او به بوستون نقل مکان می‌کند. پس از نقل مکان به بوستون، او بسیار مجذوب آرمان لغو برده‌داری شد.

او انتشار نشریه‌ای به نام «آزادی‌بخش عمومی و روزنامه تایمز» را در اول ژانویه ۱۸۳۱ آغاز کرد. این نشریه یک نشریه و روزنامه طرفدار لغو برده‌داری بود که از آرمان لغو برده‌داری حمایت می‌کرد.

در روزنامه و در سخنرانی‌های عمومی‌اش و وقتی در اولین سفر میدانی‌مان در خانه اجتماعات آفریقا هستیم برای هر کسی که به آن سفر میدانی می‌رود، اما وقتی در خانه اجتماعات آفریقا هستیم، که اتفاقاً قدیمی‌ترین خانه اجتماعات آفریقا در کشور است، و بنابراین وقتی آنجا هستیم، خواهیم دید که ویلیام لوید گریسون قبلاً در آنجا و جاهای دیگر سخنرانی می‌کرد. اما آرمانی که او تبلیغ می‌کرد، لغو فوری برده‌داری، بدون هیچ بحثی بود. بردگان باید فوراً لغو شود، بردگان باید فوراً آزاد شوند، و این آرمان اوست، این شعار بود. نبرد اوست.

اتفاق که برای ویلیام لوید گریسون افتاد بسیار مهم بود. ویلیام لوید گریسون باعث تفرقه بین مردم شد و یا مردم طرفدار او بودند یا مخالف او. وقتی صحبت از ویلیام لوید گریسون می‌شد، هیچ حد وسطی وجود نداشت زیرا او برای آزادی فوری و بی‌درنگ سیاه‌پوستان بسیار مصمم بود و حرف دیگری نمی‌شنید.

حالا، افراد دیگری هم طرفدار لغو برده‌داری بودند، اما می‌خواستند به شیوه‌ای متفاوت و سنجیده‌تر که فکر می‌کردند مؤثرتر است، به لغو آن پردازند. اما برخی افراد طرف ویلیام لوید گریسون بودند و کاملاً در مورد این مسئله فوری و فوری انعطاف‌ناپذیر بودند، در حالی که برخی دیگر اینطور نبودند. بنابراین، ویلیام لوید گریسون فردی بود که باعث نوعی تفرقه در صفوف طرفداران لغو برده‌داری شد.

حالا، با این حال، سوالی هست که در مورد ویلیام لوید گریسون می‌پرسم. گاهی اوقات، برای پیشبرد یک هدف، به این نوع شخصیت نیاز دارید. گاهی اوقات، برای اینکه واقعاً یک هدف را به پیش ببرید، به شخصیتی مانند ویلیام لوید گریسون نیاز دارید.

بنابراین، اگرچه او باعث تفرقه می‌شد و برخی از سخنانش واقعاً کنترل‌شده نبود، اما گاهی اوقات علیه کلیسا علیه واعظان و علیه دیگر طرفداران لغو برده‌داری صحبت می‌کرد. اما گاهی اوقات برای پیشبرد امور به چنین شخصی نیاز دارید و ویلیام لوید گریسون چنین شخصیتی دارد. بنابراین، داستان تاریخی خود را با ویلیام لوید گریسون به پایان می‌رسانیم و اکنون نبرد برای آرمان ضد برده‌داری، آرمان لغو برده‌داری، آغاز شده است.

بسیار خوب، حالا چیزی که می‌خواهیم بررسی کنیم واکنش کلیساها به برده‌داری است. می‌خواهیم به کلیساهایی نگاه کنیم که بر سر مسئله برده‌داری دچار اختلاف شدند. بسیار خوب، و می‌خواهیم به متدیست‌ها، بابتیست‌ها و پرسبیتی‌ها نگاهی بیندازیم.

بنابراین، کلیساهایی بودند که بر سر این موضوع اختلاف نظر داشتند. بیایید با متدیست‌ها شروع کنیم. خوب، در مورد متدیست‌ها، باید به خودمان یادآوری کنیم که جان و سلی چه برداشتی از احساسات ضد برده‌داری و لغو برده‌داری داشت.

خب، جان وسلی، ما قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده‌ایم، اما او برده‌داری را ردیلت ردیلت‌ها می‌نامید بنابراین، وسلی و پیروان بلافصلش، البته، مصمم بودند که متدیست‌ها هرگز برده نداشته باشند. و به یاد داشته باشید، ما قبلاً تاریخ ۱۷۸۴ را ذکر کرده‌ایم؛ این تاریخی است که ممکن است دوباره در طول زندگی خود ببینید، بنابراین تاریخ ۱۷۸۴ است.

یادتان هست، در کنفرانس کریسمس ۱۷۸۴، اعلام شد که متدیست‌ها نمی‌توانند برده داشته باشند. خب، این نوعی داستان متدیست‌ها است، و مردم هم از داستان متدیست‌ها پیروی می‌کردند، بنابراین ما فکر کردیم، خب، اتفاقی که می‌افتد این است که برخی از متدیست‌ها شروع به داشتن برده می‌کنند، و نوعی خزش تدریجی در متدیسم رخ داد.

برخی از متدیست‌ها شروع به داشتن برده کردند و برخی دیگر از این موضوع ناراضی بودند. بنابراین، ما در پایین این لیست اسامی، یک نام داریم. یکی از افرادی که ناراضی بود، شخصی به نام او بود که نامش فراموش نشدنی است؛ نام او اورنج اسکات بود.

حالا، چه کسی اسم بچه‌اش را اورنج می‌گذارد؟ من هیچ‌وقت نفهمیدم. سعی کردم در موردش تحقیق کنم. شاید یک نام خانوادگی بوده؛ فقط همین را می‌توانم بفهمم چون شما اسم بچه‌تان را اورنج می‌گذارید.

منظورم این است که چه کسی چنین کاری می‌کند؟ می‌تواند موز، سیب، نارنگی یا چیزی شبیه به آن باشد، اما نام او فراموش نشدنی است. او اورنج اسکات است. اورنج اسکات آنقدر از اینکه متدیست‌ها شروع به داشتن برده کرده بودند، خشمگین بود که در سال ۱۸۴۳ فرقه خودش را تأسیس کرد.

بنابراین، این یک گسست از کلیسای اسقفی متدیست است و او این کلیسا را کلیسای متدیست وسلی نامید که هنوز هم وجود دارد. برخی از شما ممکن است از پیشینه کلیسای متدیست وسلی باشید. من نمی‌دانم، اما او کلیسای خود را کلیسای متدیست وسلی نامید. اما، با عضویت در کلیسای متدیست وسلی، شما نمی‌توانستید برده داشته باشید.

ممنوع بود. بنابراین، او آنقدر از اینکه متدیسم به متدیست‌ها اجازه می‌داد برده داشته باشند، خشمگین بود که از کلیسای اسقفی متدیست بیرون آمد و اوضاع را به هم ریخت. بنابراین از آنجا بود که شکافی بین متدیست‌ها و کلیسای متدیست وسلی آغاز شد.

حالا، سال ۱۸۴۴ تبدیل به ۱۸۴۳ می‌شود، بنابراین شما از قبل یک فرقه دیگر دارید. شما کلیسای متدیست وسلی را دارید. حالا به سال ۱۸۴۴ در میان متدیست‌ها می‌رسیم.

سال ۱۸۴۴ تاریخ مهمی بود و مسئله این بود که یکی از اسقف‌های کلیسای متدیست برده‌دار بود، و هنوز افراد متدیستی در کلیسای اسقفی متدیست وجود داشتند که طرفدار لغو برده‌داری و ضد برده‌داری بودند. حالا شما یک اسقف دارید، یک رهبر کلیسا دارید که برده‌داری می‌کند. و بنابراین، وقتی در یک کنفرانس دور هم جمع شدیم، بحث‌ها و جدل‌های زیادی در این مورد وجود داشت.

آیا این مجاز است؟ و اتفاقی که افتاد این بود که بر سر مسئله‌ی داشتن برده، کلیسای اسقفی متدیست به دو نیم تقسیم شد و کلیسای شمالی، کلیسای اسقفی متدیست باقی ماند و عضویت در کلیسای شمالی به این معنی بود که شما نمی‌توانستید برده داشته باشید. کلیسای جنوبی به عنوان کلیسای اسقفی متدیست جنوب شناخته شد. و کلیسای اسقفی متدیست، در واقع یک ویرگول آنجا وجود دارد، کلیسای اسقفی متدیست با کاما جنوب، و عضویت در کلیسای اسقفی متدیست با کاما جنوب به این معنی بود که شما می‌توانید یک متدیست باشید و می‌توانید برده داشته باشید.

خب، اتفاقی که برای متدیسم افتاد این بود که از هم جدا شد، از نظر جغرافیایی جدا شد. و در نهایت به کلیسای اسقفی متدیست و کلیسای اسقفی متدیست جنوب می‌رسید. اگر زیاد در جنوب سفر کنید و به یک کلیسای متدیست برخورد کنید، بسته به زمان ساخت آن، اما اگر زیاد در جنوب سفر کنید و با دقت نگاه کنید، کلیسای زیادی را خواهید دید که در دهه‌های ۱۸۵۰، ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ ساخته شده‌اند و نوشته شده است کلیسای اسقفی متدیست، شاید روی یک سنگ بنا یا شاید بالای درگاه، اما نوشته شده است کلیسای اسقفی متدیست با کاما جنوب.

بنابراین اگر دقت کنید، یک کلیسای متدیست در یک شهر جنوبی می‌بینید، و ممکن است متوجه شوید که هنگام ساخت آن کلیسا از آن استفاده می‌شده است. خب، متدیست‌ها قطعاً به اندازه هر فرقه دیگری بر سر مسئله برده‌داری اختلاف نظر داشتند، بدون شک. باپتیست‌ها نیز بر سر مسئله برده‌داری اختلاف نظر داشتند.

خب، مسئله بین باپتیست‌ها، حالا به یاد داشته باشید که باپتیست‌ها اینجا فرقه‌های مختلفی هستند، اما ما اینجا عمدتاً در مورد فرقه اصلی باپتیست در شمال و جنوب صحبت می‌کنیم، بنابراین می‌دانیم که فرقه‌های مختلف دیگری هم در بین باپتیست‌ها و غیره ظهور کرده‌اند، اما ما اینجا به طور کلی در مورد باپتیست‌های اصلی صحبت می‌کنیم. خب، آنها در سال ۱۸۴۴ برای یک کنوانسیون گرد هم آمدند، به همان تاریخ متدیست‌ها، ۱۸۴۴، توجه کنید. باپتیست‌ها در کنوانسیون گرد هم می‌آیند.

حالا، اتفاقی که افتاد این بود که یک ایالت وجود داشت، و عموماً، باپتیست‌ها توسط کنوانسیون‌های ایالتی سازماندهی می‌شوند، بنابراین یک کنوانسیون ایالتی در آلاباما وجود داشت. بنابراین، باپتیست‌ها در ایالت آلاباما گرد هم آمدند. اتفاقی که افتاد این بود که در آن کنوانسیون، افرادی بودند که معتقد بودند مبلغان باپتیست هنوز باید بتوانند برده‌داری کنند، هنوز هم باید بتوانند برده‌داری کنند.

بنابراین، اگرچه آنها به عنوان مبلغ مذهبی منصوب شده بودند، اگر برده‌دار بودند، هنوز هم باید می‌توانستند برده‌های خود را نگه دارند، اما سایر باپتیست‌ها با این موضوع مخالف بودند. بنابراین، دوباره، مسئله این بود؛ مسئله این بود که آیا یک عضو کلیسا، که عضو مهمی از کلیسا است، در این مورد، مبلغان مذهبی، باید برده داشته باشد؟ خب، اساساً، اتفاقی که برای باپتیست‌ها می‌افتد این است که آنها نیز شمال و جنوب را از هم جدا می‌کنند. بنابراین، فرقه‌ای شکل گرفت که شما در سال ۱۸۴۵ با آن آشنا هستید، و همینطور بود، و آنها خود را کنوانسیون باپتیست جنوبی، کنوانسیون باپتیست جنوبی نامیدند.

خب، آنها در سال ۱۸۴۵ تشکیل شدند، و بر این اصل شکل گرفتند که اشکالی ندارد باپتیست‌ها برده داشته باشند. حالا، خیلی وقت پیش نیست، من می‌گویم، من... من... من باید این را بررسی کنم تا مطمئن شوم، اما چهار یا پنج، شش سال پیش، کنوانسیون باپتیست جنوبی شروع به پرسیدن این سوال کرد، که... این بزرگترین فرقه پروتستان در آمریکا است، کنوانسیون باپتیست جنوبی از خود پرسید، آیا باید نام را تغییر دهیم؟ شاید وقت آن رسیده که نام را تغییر دهیم زیرا تعداد زیادی از باپتیست‌های جنوبی در شمال وجود دارند، و تعداد زیادی از باپتیست‌های جنوبی در میدان تبلیغ مذهبی هستند، بنابراین آیا اصطلاح کنوانسیون باپتیست جنوبی دیگر معنایی دارد؟ برخی احساس می‌کردند که نام باید تغییر کند زیرا برده‌داری را نیز مجاز می‌دانست. اکنون، آنها موافقت کردند که نام را تغییر ندهند، بنابراین آنها هنوز با نام کنوانسیون باپتیست جنوبی شناخته می‌شوند، اما در ابتدا، آنها... کنوانسیون باپتیست جنوبی به صاحبان برده اجازه می‌داد تا بخشی از کنوانسیون... باپتیست جنوبی باشند، بنابراین...

خب، باپتیست‌ها از هم جدا شدند. خب، و سومی هم پرزبیتری‌ها هستند. پرزبیتری‌ها هم سر مسئله‌ی برده‌داری از هم جدا شدند.

بگذارید فقط اشاره کنم که آنها تا کمی بعد از آن جدا نشدند؛ آنها درست در اواسط تا پایان جنگ داخلی جدا شدند. پرسبیتری‌های شمالی، و برخی از شما ممکن است پرسبیتری باشید، بنابراین ممکن است با این نام‌ها آشنا باشید، اما پرسبیتری‌های شمالی اصطلاح، نوع و عنوان فرقه‌ای کلیسای پرسبیتری در ایالات متحده آمریکا، در ایالات متحده آمریکا، کلیسای پرسبیتری در ایالات متحده آمریکا را به خود گرفتند. کلیسای پرسبیتری جنوبی اصطلاح کلیسای پرسبیتری در ایالات متحده را به خود گرفت.

و حالا، بنابراین، کلیسای پرسبیتری درست نزدیک پایان جنگ، سال ۶۴، از هم جدا شد. این جدایی مدتی طول کشید، اما اساساً به شمال و جنوب تقسیم شدند. بنابراین پرسبیتری‌های شمالی و پرسبیتری‌های جنوبی را داریم. پرسبیتری‌های جنوبی برده‌داری می‌کردند؛ پرسبیتری‌های شمالی برده‌داری را ممنوع کردند.

کلیسای پرسبیتری شمالی و جنوبی، کلیساهای پرسبیتری بودند. آیا درست متوجه شدم؟ کلیسای جنوبی، کلیسای پرسبیتری شمالی در ایالات متحده بود و کلیسای جنوبی، کلیسای پرسبیتری در ایالات متحده. از آن زمان، پرسبیتریان‌یسم تغییرات زیادی را پشت سر گذاشته است. اگر هر یک از شما پرسبیتری هستید، می‌دانید که از آن زمان تاکنون ادغام‌هایی صورت گرفته است و غیره، اما این جدایی، برده‌داری را در بر گرفت.

خب، اینها واکنش‌هایی به برده‌داری هستند، آن کلیساهایی که دچار تفرقه شدند. شماره ج واکنش‌هایی به برده‌داری است، آن کلیساهایی که دچار تفرقه نشدند. کدام کلیساها بر سر مسئله برده‌داری دچار تفرقه نشدند، و چرا دچار تفرقه نشدند؟ می‌دانید، چرا پرسبیتری‌ها، باپتیست‌ها و پرسبیتری‌ها دچار تفرقه شدند در حالی که این گروه‌های دیگر دچار تفرقه نشدند؟ خب، ما اینجا چهار مورد را در طرح کلی شما داریم.

خب، اول از همه، اعضای کلیسای جامع. هیچ اختلافی بر سر مسئله برده‌داری بین اعضای کلیسای جامع وجود نداشت. حالا، چرا اینطور بود؟ تا حد زیادی به دلیل موقعیت مکانی آنها بود.

اعضای کلیسای کانگرگیشنال تقریباً منحصراً شمالی و عمدتاً نیوانگلندی بودند. بنابراین، کسانی که در شمال زندگی می‌کردند و بخشی از جنبش ضد برده‌داری در مکان‌هایی مانند بوستون بودند، توسط اعضای کلیسای کانگرگیشنال اداره می‌شدند. بنابراین، اعضای کلیسای کانگرگیشنال نیازی به تفرقه احساس نمی‌کردند.

در مورد لغو برده‌داری و احساسات ضد برده‌داری وحدت روحیه وجود داشت و همه آنها در شمال بودند. بنابراین، به همین دلیل هیچ تفرقه‌ای وجود نداشت. خب، حالا لوتری‌ها.

ممکن است برخی از شما از پیشینه لوتری باشید. لوتری‌ها چگونه با این موضوع کنار آمدند؟ خب، برای اینکه بفهمیم چگونه با این موضوع کنار آمدند، باید کمی از الهیات لوتری را بفهمیم. مارتین لوتر تعلیم می‌داد که انسان‌ها تحت دو حکومت زندگی می‌کنند.

یکی حکومت کلیسا است که بر زندگی معنوی ما حکومت می‌کند، و دیگری حکومت دولت است که بر زندگی مدنی، سیاسی و اجتماعی ما حکومت می‌کند. خب، حالا هر مسیحی به هر دو حکومت وفادار است. شما به حکومت کلیسا وفادار هستید زیرا کلیسا به زندگی معنوی شما مربوط می‌شود.

شما به دولت آن ایالت وفادار هستید زیرا دولت زندگی مدنی، زندگی اجتماعی و زندگی فرهنگی شما را کنترل می‌کند. بسیار خوب، اما هیچ‌کدام با دیگری در هم نمی‌پیچد. بنابراین، لوتری‌ها، صرفاً به دلیل نوع دیدگاه الهیاتی‌شان، صرفاً به دلیل ساختار الهیاتی‌شان، کلیسای لوتری تصمیم گرفته است که در مسئله برده‌داری دخالت نکند.

این یک مسئله سیاسی است. این مسئله‌ای است که سیاستمداران باید در مورد آن تصمیم بگیرند. این مسئله‌ای است که دولت باید در مورد آن تصمیم بگیرد.

بنابراین، ما اجازه خواهیم داد که این روند خود را طی کند. بنابراین، اساساً، نحوه‌ی خروج لوتری‌ها از این وضعیت این بود که هر گروه لوتری منطقه‌ای تصمیم خود را گرفت. اگر در شمال بودید و تصمیم به لغو برده‌داری گرفتید، اشکالی ندارد.

اینکه به برده‌داران اجازه عضویت در جماعت خود را ندهید، اشکالی ندارد. اگر شما یک کلیسای لوتری در جنوب هستید و می‌خواهید برده داشته باشید و کلیسای لوتری به صاحب برده اجازه می‌دهد، این هم اشکالی ندارد. اما برده‌داری و لغو برده‌داری و مبارزه با برده‌داری، یک موضوع سیاسی است.

ما باید اجازه دهیم که زندگی سیاسی در نهایت این کار را انجام دهد. بنابراین، لوترانیسم اساساً به این معنی بود که اگر لوتری هستید، خودتان تصمیم بگیرید. بسیار خوب، شماره سه، پیروان کلیسای اسقفی هستند.

یادتان باشد، این کلیسای اسقفی بعد از انقلاب است. این کلیسای انگلیکان بعد از جنگ انقلاب نیست. این کلیسای اسقفی است.

حالا، اسقفی‌ها همان کار لوتری‌ها را انجام می‌دادند. آنها الهیات یکسانی نداشتند، که به نوعی زیربنای آن باشد، اما همان کار لوتری‌ها را انجام می‌دادند. اسقفی‌ها از نظر موقعیت مکانی تقریباً در همه جای نقشه بودند.

بنابراین، اسقفی‌ها به مردم در مکان‌های مختلف اجازه می‌دادند که خودشان تصمیم بگیرند، اما هیچ تقسیم‌بندی در کلیسای اسقفی برای این امر وجود نداشت. بنابراین، تا جایی که به کلیسای اسقفی مربوط می‌شد، وضع موجود بود. و اگر شما شمالی هستید و می‌خواهید باشید، می‌دانید، اگر کلیسای شما تصمیم بگیرد که برده نداشته باشد، اشکالی ندارد.

اگر جنوبی هستید، کلیسای شما تصمیم به داشتن برده گرفته است، این هم اشکالی ندارد. حالا، یک مسئله کوچک دیگر هم وجود دارد که در این زمینه مؤثر است که ما در مسیحیت آمریکایی زیاد در مورد آن صحبت نمی‌کنیم، اما در این مدت کمی تأثیر داشته است. و این مسئله جنبش آکسفورد نامیده شد.

جنبشی در انگلستان به نام جنبش آکسفورد وجود داشت. خوب، داستان کوتاهی در مورد جنبش آکسفورد جنبش آکسفورد در انگلستان یک جنبش انگلیکان بود که در پی سنجش میزان نزدیکی خود به کلیسای کاتولیک روم بود.

در یک دوره دیگر، باید مدت زیادی در مورد جنبش آکسفورد سخنرانی کنم، اما برای اهداف ما، به طور خلاصه، بسیاری از انگلیکان‌ها در دهه‌های ۱۸۴۰، ۱۸۵۰، ۱۸۶۰ و غیره به کاتولیک رومی تبدیل شدند. بسیاری از انگلیکان‌ها و کاتولیک‌های رومی بسیار مشهوری مانند جان هنری نیومن، به کاتولیک رومی تبدیل شدند، زیرا احساس می‌کردند هیچ تمایزی بین کلیسای اسقفی و کلیسای کاتولیک رومی وجود ندارد. بنابراین، برای آنها انتقال به کلیسای کاتولیک رومی آسان بود.

این جنبش آکسفورد نامیده شد زیرا تمام تفکر، موعظه و نگارش در دانشگاه آکسفورد آغاز شد. بنابراین، این چیزی بود که ما آن را نوعی جنبش کلیسای سطح بالا به سمت کاتولیک رومی می‌نامیم. حال، این موضوع تا حدودی بر اسقف‌های آمریکایی نیز تأثیر می‌گذارد، زیرا برخی از آنها مجذوب جنبش آکسفورد شدند.

و آیا ما مانند کاتولیک‌های رومی هستیم؟ آیا ما مانند کاتولیک‌های رومی نیستیم؟ آیا باید کاتولیک رومی شویم؟ به یک معنا، ملاحظات جنبش آکسفورد توجه آنها را از لغو برده‌داری و ضد برده‌داری و غیره منحرف کرد. بنابراین، جنبش آکسفورد تا حدودی بر اسقف‌های آمریکایی تأثیر گذاشته است. فقط به عنوان نمونه‌ای از تأثیر جنبش آکسفورد، آیا کسی از شما به طور اتفاقی به کلیسای ظهور در بوستون رفته است؟ کسی؟ کلیسای ظهور در بوستون؟ اگر فرصتی پیدا کردید، باید به کلیسای ظهور بروید.

این یک کلیسای آنگلو-کاتولیک است. البته کاتولیک رومی نیست. هنوز آنگلیکان اسقفی است، اما آنگلو-کاتولیک است.

و بنابراین، شما فکر می‌کنید که در یک کلیسای کاتولیک رومی هستید. آنها مراسم عشای ربانی بالایی دارند. شما هم قرار است به مراسم عشای ربانی بروید.

در کلیسا مراسم عبادی زیادی برگزار می‌شود. دوست من آن را بوها و زنگ‌ها می‌نامد. در مراسم کلیسا بوها و زنگ‌های زیادی وجود دارد.

خب، کلی عود، می‌دونید، برای همه چیز. و خب، دیدن این موضوع جذابه، چون کاتولیک رومی نیست، بلکه آنگلو-کاتولیک هست. پس، از خط قرمزها عبور نکرده.

اما دعا به درگاه مریم، منظورم این است که شما انتظار چنین چیزی را در یک کلیسای پروتستان ندارید. بنابراین، رفتن به این کلیسا جذاب است. گهگاه، من دوره‌ای در مورد مسیحیت تطبیقی و ارتدکس کاتولیک-پروتستان تدریس می‌کردم.

خب، ما به کلیسای ادونت رفتیم، که یک تجربه واقعی بود. و کلیسای ارتدکس، ما به نیوورپیورت رفتیم، به کلیسای ارتدکس یونانی در نیوورپیورت. پس شما باید این کار را انجام دهید.

به هر حال، در میان اسقفی‌ها، چنین بود. بنابراین، آنها دچار تفرقه نشدند و اسقفی‌ها می‌توانستند تقریباً هر کاری که دوست داشتند انجام دهند، بسته به موقعیت مکانی‌شان و آنچه کلیسا تصمیم می‌گرفت. و برخی از اسقفی‌ها چنان درگیر جنبش آکسفورد بودند که توجه آنها را به خود جلب می‌کرد.

توجه آنها جای دیگری بود، غیر از مسائل برده‌داری. بسیار خب. بسیار خب، کلیسای کاتولیک رومی

شماره چهار کلیسای کاتولیک رومی است. خب، پاپی که، می‌دانید، در این دوران که اوضاع رو به وخامت بود و مسئله برده‌داری هم رو به وخامت بود، پاپی به نام گرگوری شانزدهم بود. کاری که گرگوری شانزدهم کرد، که به نظر من خوب است، تکرار مجدد موضع کاتولیک رومی ضد برده‌داری بود.

بنابراین، به عنوان پاپ، او موضع رسمی کاتولیک رومی ضد برده‌داری را اتخاذ کرد، و او، می‌دانید، واقعاً کلیسای کاتولیک رومی در سراسر جهان را تشویق کرد تا تجارت برده را محکوم کند. بنابراین، این نوعی داستان رسمی است. بسیار خوب، اما سوال این است که کاتولیک‌های رومی در آمریکا چگونه با این موضوع برخورد خواهند کرد؟ برجسته‌ترین اسقف و رهبر در طول جنگ داخلی، نه کاملاً در اواسط جنگ داخلی، فرانسویس کنریک بود.

خب، فرانسویس کنریک، و او، البته، اسقف اعظم بالتیمور بود. فرانسویس کنریک می‌دانست که باید برای حفظ انسجام کلیسای کاتولیک روم تلاش کند، و او اینجا در یک ایالت تقریباً جنوبی زندگی می‌کرد. بنابراین

فرانسیس کنریک، به عنوان اسقف اعظم بالتیمور، فرد بسیار بانفوذی بود که اساساً اجازه داد وضع موجود به همین شکل باقی بماند.

اگر کاتولیک‌های رومی طرفدار لغو برده‌داری هستند، اشکالی ندارد. اگر کاتولیک‌های رومی هستند که برده دارند، اشکالی ندارد. بنابراین، اساساً، کلیسای کاتولیک رومی بر سر مسئله برده‌داری به نوعی دچار اختلاف بود.

حالا، چون کاتولیک‌های رومی خیلی... الان، شما این نوع اختلاف نظر را بین کاتولیک‌های رومی در آمریکا دارید. چون کاتولیک‌های رومی خیلی به درک کتاب مقدس و الهیاتی از روند اجتماعی اهمیت می‌دهند و سنت طولانی‌ای دارند، کاتولیک‌های رومی‌ای بودند که واقعاً احساس می‌کردند که در طول زمان، یک روند قانونی مناسب وجود خواهد داشت که بالاخره برده‌داری را لغو خواهد کرد. بنابراین، به عبارت دیگر، اگر الان در بحبوحه این آشفتگی هستیم، نگران نباشید.

مسائل به نوعی با قانون‌گذاری اجتماعی، با قانون‌گذاری اجتماعی مناسب، حل و فصل شوند. خوب، باشه. اتفاق که افتاد این بود که پس از پایان جنگ، بین کاتولیک‌های رومی، بین شمال و جنوب آشتی برقرار شد.

آنها با یکدیگر آشتی کردند و یک کلیسای کاتولیک رومی متحد می‌خواستند. آنها می‌خواستند، نمی‌خواستند کینه به دل بگیرند و از این قبیل چیزها. بنابراین، کلیسای کاتولیک رومی، در واقع، پس از جنگ، به خوبی متحد شد.

خوب، کلیساهایی که دچار تفرقه نشدند، کلیسای جماعت‌گرایان، لوتری‌ها، کلیسای اسقفی و کاتولیک‌های رومی بودند. خوب، بسیار خوب. حالا اجازه دهید یک دقیقه اینجا توقف کنم.

این سخنرانی شماره نه است. برده‌داری در کلیساها. هر چیزی که در مورد برده‌داری و کلیساها باشد.

مردم، فرقه‌ها و خود رویدادها. ما قرار است این را در اولین سفر میدانی مان ببینیم، دوباره زنده کنیم، چون قرار است به منطقه تاریخی آفریقایی-آمریکایی‌ها برویم. قرار است مسیر آفریقایی-آمریکایی‌ها را طی کنیم.

ما قرار است طرفداران لغو برده‌داری را ببینیم، و قرار است زیرزمین را هم ببینیم. قرار است خانه‌ها و کلیساهای راه‌آهن زیرزمینی را که بخشی از راه‌آهن زیرزمینی بودند، ببینیم. بنابراین، قرار است این را در اولین سفر میدانی زیاد ببینیم.

چه چیزی باعث شد کلیساها از نظر الهیاتی تصمیم بگیرند که به بردگان اجازه دهند؟ درست است. دلیل اصلی این بود که آنها عهد جدید را باز کردند و لغو کامل برده‌داری را در عهد جدید پیدا نکردند. ما، آنها پولس را پیدا می‌کنند، آنها متوجه می‌شوند، فقط، فقط به رسمیت شناخته شده است که پولس می‌گوید، با اربابان صحبت می‌کند که چگونه باید با بردگان رفتار کنند.

بنابراین، بردگان، اینکه چگونه باید از اربابان خود اطاعت کنند، و غیره. بنابراین، آنها لغو کامل برده‌داری را در عهد جدید پیدا نمی‌کنند. در حالی که مردم، در حالی که طرفداران لغو برده‌داری می‌گفتند، اگر پولس را با دقت بخوانید، خواهید دید که او، که این نهایت اوست، این نهایت برای پولس است.

و بنابراین، بنابراین در نحوه تفسیر آنها از کتاب مقدس تفاوت وجود دارد. درست است. درست است.

نکته‌ی خوبی است، و ما این را وقتی واقعاً بخواهیم در مورد کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا صحبت کنیم، خواهیم دید. اما کلیساهایی بودند که طرفدار لغو برده‌داری بودند. ما قرار است کلیسای خیابان چارلز را ببینیم.

این یک کلیسای طرفدار لغو برده‌داری بود، اما سیاه‌پوستان مجبور بودند در بالکن بنشینند. بنابراین سیاه‌پوستان نمی‌توانستند در طبقه اصلی بنشینند، و سیاه‌پوستان نمی‌توانستند در کلیسا نیمکت بخرند و غیره. بنابراین، اینجا کلیسایی داریم که یک کلیسای طرفدار لغو برده‌داری، یک کلیسای ضد برده‌داری است، اما با سیاه‌پوستان به عنوان شهروندان درجه دو رفتار می‌کرد.

بنابراین، گروهی از سیاه‌پوستان آن کلیسا را ترک کردند و کلیسای خودشان را تشکیل دادند. اما آن را به عنوان یک کلیسای سیاه‌پوستان تشکیل ندادند. آنها آن را به عنوان یک کلیسای یکپارچه تشکیل دادند.

اولین کلیسای یکپارچه در آمریکا، و به آن کلیسای بپتیست تمپل ترمونت می‌گویند. بنابراین، کلیسای بپتیست تمپل ترمونت که هر روز از کنارش رد می‌شوید، اگر به هر حال در مسیر آزادی قدم بزنید، و ما از کنار آزادی عبور خواهیم کرد، کلیسای بپتیست تمپل ترمونت، اما اولین کلیسای یکپارچه در آمریکا است. بنابراین، صرف اینکه یک کلیسا طرفدار لغو برده‌داری بود به این معنی نبود که هنوز برابری کامل را رعایت می‌کند.

خب، این هم باید به مرور زمان اتفاق بیفتد. نکته‌ی دیگری در مورد برده‌داری در کلیساها چیزی هست؟ نه، خدا خیرتان بدهد، ما اوضاع خوبی داریم.

باشه، شاید به استراحت کوچیک بهتون بدم، فقط به استراحت پنج ثانیه‌ای اینجا چهارشنبه، و بعدش، و کلیساها. و اول در مورد وفاداری مذهبی صحبت می‌کنم، و بعد، در مورد تفاسیر جنگ صحبت می‌کنیم. خب، وفاداری مذهبی.

خب، باشه، در مورد وفاداری مذهبی چی؟ اوه، بذار بعدی‌ام رو بگم، اینجا باهات موافقم. باهات موافقم باشه، جنگ داخلی در کلیسا، باشه.

خب، اینجا وفاداری مذهبی چطور؟ عموماً وفاداری مذهبی به جغرافیا بستگی داشت. بنابراین، وقتی شما وقتی جنگ داخلی شروع به گرم شدن می‌کند، جنگ داخلی، به یاد داشته باشید، بین سال‌های ۱۸۶۱ تا است. بنابراین، وقتی جنگ داخلی شروع به گرم شدن کرد، کشیشان در شمال مردان جوان را تشویق ۱۸۶۵ می‌کردند که برای آزادی بردگان بجنگند.

شما در جنوب، کشیشان را می‌بینید که مردان جوان را تشویق می‌کنند که واقعاً از یک دستور کار سیاسی دفاع کنند، نه فقط دستور کار اجازه داشتن برده. اما، شما کشیشان را می‌بینید، مردم، این، کیکی این سوال را پرسید، اما افرادی هستند که انجیل را باز می‌کنند، انجیل را می‌خوانند، کتاب مقدس را می‌خوانند، و شما کشیشان را هم در شمال و هم در جنوب می‌بینید که معتقدند توجیهی کتاب مقدس برای انجیلی که از منبرها موعظه می‌کنند، دارند، یا اینکه ضد برده‌داری باشند یا برده‌داری کنند. شکی در این نیست.

خب، اوضاع اینجا خیلی بغرنج میشه. خب، خب، حالا، از نظر وفاداری مذهبی، هر دو طرف، شمال و جنوب، هر دو طرف برای پیروزی دعا میکنند و در موردش سرود می‌خوانن. شکی در این نیست.

خب، این دعایی از جنوب در آن دوران است. فقط به دو سطر اول دعا اشاره می‌کنم. خب، این دعایی از جنوب است.

لشکرهایشان را به زانو درآور، دشمن بی‌رحم را به عقب بران، و بگذار غارتگر مغرور بداند که خدا با ماست. پس، این دعایی از جنوب است. پس، یک دعای بسیار قوی از جنوب، می‌دانید.

خب، آن غارتگران چه کسانی هستند؟ آنها سربازان شمالی هستند. پس، لژیون‌هایشان را پایین بیاور، دشمن بی‌رحم را عقب بران، و بگذار غارتگر مغرور بداند که خدا با ماست. اما افرادی هم در شمال هستند که برعکس دعا می‌کردند و آواز می‌خواندند، و البته مشهورترین آنها جولیا وارد هاو است، و او آهنگی نوشته است.

من هیچ ایده‌ای ندارم که معنی‌اش چیست، اما سرود نبرد جمهوری است. بنابراین، شما با سرود نبرد جولیا وارد هاو، سرود نبرد، سرود نبرد جمهوری آشنا خواهید بود. اساساً، سرود نبرد جمهوری، البته، آهنگی بود در مورد اینکه خدا آرمان شمالی‌ها را به دست می‌گیرد.

اعتراف می‌کنم، خب، سرود نبرد جمهوری، اما خواندن سرود نبرد جمهوری سخت است. من اصلاً نمی‌دانم منظورش چیست. یکی از ابیات می‌گوید، فقط به این گوش کن. این رمانتیسیسم دیوانه‌وار است.

می‌گوید، در زیبایی... شما این آیه را می‌شناسید، درست است؟ مسیح با جلال در آغوشش از آن سوی دریا متولد شد؛ من نمی‌دانم این به چه معناست، چیزی که من و شما را دگرگون می‌کند. همانطور که او مُرد تا انسان‌ها را مقدس کند، بگذارید ما هم مُردیم تا انسان‌ها را آزاد کنیم. خدای ما، خدای ما به پیش می‌رود.

خب، پسر، یعنی وقتی معنی همه اینها را فهمیدی، به من هم بگو. زیبایی سوسن‌ها، مسیح به دنیا آمد، جلال در آغوشش، من و تو را دگرگون می‌کند، و غیره. خب، من نمی‌دانم معنی اینها چیست.

اما به هر حال، هر دو طرف برای پیروزی دعا می‌کردند، بنابراین شکی در این مورد وجود ندارد. حالا، بعد از جنگ، دوران بسیار سختی برای آشتی بین شمال و جنوب داشت، بعد از جنگ. بنابراین، بعد از جنگ بود دوران سختی برای آشتی بین شمال و جنوب بود.

و چرا بین شمال و جنوب اختلاف نظر وجود داشت؟ به این دلیل که شمال، جنوب را مکانی برای بشارت می‌دانست. شمال، جنوب را مکانی برای بشارت می‌دانست زیرا در جنوب، بت‌پرستانی بودند که به چیزهای نادرست اعتقاد داشتند. و بنابراین، کاری که ما باید انجام دهیم این است که این افراد را بشارت دهیم.

کاری که ما باید انجام دهیم این است که این مردم را واقعاً مسیحی کنیم، شکی در این نیست. بنابراین، آنها به بشارت نیاز دارند. و همچنین، چون بردگان اکنون آزاد هستند، بردگان نیز باید بشارت داده شوند.

بنابراین، شمال به جنوب به عنوان مکانی برای تبلیغ مسیحیت نگاه می‌کرد و جنوب واقعاً به این موضوع اعتراض داشت. از سوی دیگر، جنوب واقعاً به آرمان فدرالیستی شمال اعتراض داشت. جنوب به شمال به عنوان کشوری می‌نگریست که سعی در سلب حقوق ایالت‌ها، تلاش برای داشتن این نوع آرمان فدرالیستی و تلاش برای سلب حقوق ایالت‌های ما در مورد آزادی ما برای داشتن برده دارد.

بنابراین، جنوب نه تنها، به نوعی، از شمال به خاطر پیروزی در جنگ متنفر بود، بلکه از شمال به خاطر اجازه ندادن به ایالت‌های جنوب برای انجام کاری که جنوبی‌ها احساس می‌کردند درست است، متنفر بود. بنابراین بدون شک دوران سختی برای آشتی وجود داشت. بنابراین، وابستگی مذهبی شمال و جنوب بسیار مهم است.

حال، در تمام این وفاداری مذهبی، آنچه برای کلیسای سیاه‌پوستان و مسیحیان سیاه‌پوست اتفاق می‌افتد بسیار مهم است. بنابراین، از آنجا که بسیار مهم است، ما قصد داریم این موضوع را در سخنرانی دیگری

مطرح کنیم. ما اکنون به آن نمی‌پردازیم، اما در سخنرانی دیگری خواهیم دید که در بحبوحه همه اینها چه اتفاقی برای مسیحیان سیاه‌پوست می‌افتد.

خب، حالا اگر به تفاسیر جنگ نگاه می‌کنید، این چیزی است که ما برای رسیدن به ۱، ۲ و ۳ نیاز داریم. چگونه باید جنگ داخلی را تفسیر کنیم؟ جنگ داخلی چگونه باید تفسیر شود؟ خب، اول از همه، جنوبی‌ها جنگ را چگونه تفسیر کردند؟ جنوبی‌ها جنگ را به عنوان دخالت بدخواهانه شمالی‌ها تفسیر کردند. جنوبی‌ها جنگ را اینگونه می‌فهمیدند. شمالی‌ها بدخواهانه در حقوق ما دخالت می‌کنند و برای این کار از خشونت استفاده می‌کنند، بنابراین ما حق داریم از خودمان دفاع کنیم.

در عین حال، آنچه ما در جنوب برای آن دعا می‌کنیم، عذاب الهی است. بنابراین، آنچه ما به آن امید داریم، عذاب الهی است. ما امیدواریم که خداوند آن افراد را مجازات کند و آنها را به خاطر اشتباهاتشان مجازات کند، زیرا آنها حقوق ما را نقض می‌کنند.

خب، این نوعی تفسیر جنوبی‌ها از جنگ است. جنوبی‌ها جنگ را این‌طور می‌فهمیدند. البته تفسیر شمالی‌ها از جنگ متفاوت بود.

تفسیر شمالی‌ها این بود که جنگ به دلیل توطئه‌ی یاغیان سیاسی در جنوب رخ داده است. اگر آن افراد سیاسی توطئه‌گر در جنوب این ماجرا را آغاز نکرده بودند، هرگز جنگی رخ نمی‌داد. کاری که ما سعی در انجام آن داریم، حفظ آزادی و کرامت همه مردم است.

بنابراین، آنچه شمال، شمال، نگرانش بود، این بود که خدا در جنگ برای شمال پیروز شد. این عذاب الهی برای شمال بود. بنابراین، ما پیروز شدیم، و ما پیروز شدیم زیرا خدا طرف ما بود.

بنابراین، درک شمالی‌ها واقعاً، واقعاً کاملاً متفاوت بود. بنابراین، اوه، و در کنار آن، جنوب به خاطر گناهانش مجازات می‌شود. این کاری است که خداوند با عذاب الهی خود انجام می‌دهد.

او این مردم را به خاطر گناهانشان مجازات می‌کند. اگر آنها چنین گناهکار نبودند و علیه خدا شورش نمی‌کردند، مجازات نمی‌شدند، اما اکنون مجازات می‌شوند. خدا خدای داوری است و بنابراین داوری او بر آنها نازل می‌شود.

این تعبیر شمالی‌هاست. حالا، بیایید به شماره سه برسیم، که مهمترین است. شماره سه مهمترین است.

خب، مورد سوم، تفسیر بسیار پیچیده‌تری از جنگ است. این تفسیر از جنگ را می‌توان در آثار افرادی مثل آبراهام لینکلن پیدا کرد. خب، آبراهام لینکلن سعی کرد کل این ماجرا را مدیریت کند، اما آبراهام لینکلن درک بسیار پیچیده‌تر و ظریف‌تری از آنچه در جنگ داخلی اتفاق افتاد، داشت.

بسیار خب. برای درک این نوع درک پیچیده‌تر و عمیق‌تر از جنگ، سه گزاره وجود دارد که باید در اینجا مطرح شوند. خب، اینجا کسی مثل آبراهام لینکلن سعی دارد درک بسیار عمیق‌تری از جنگ ارائه دهد.

سه گزاره که باید بیان شوند. گزاره اول: همه باید کمی کمتر به این موضوع اعتماد داشته باشند که اهداف خدا را می‌دانند. همه باید کمی کمتر به این موضوع اعتماد داشته باشند که کاملاً مطمئن هستند که اهداف خدا را می‌دانند.

شاید اهداف خدا پنهان‌تر از آن چیزی باشد که مردم تصور می‌کنند. شاید هم اینطور نباشد؛ شاید اهداف خدا آنقدر که همه تصور می‌کنند، آشکار نباشد. بنابراین، همه، چه شمال و چه جنوب، باید کمی کمتر در مورد اهداف خدا مطمئن باشند.

این اصل شماره یک است. بسیار خوب. اصل شماره دو این است که همه باید از ابهام در فرآیندهای تاریخی آگاه باشند.

تاریخ آشفته است. ابهامات زیادی در فرآیندهای تاریخی وجود دارد. تاریخ به آن سادگی که همه سعی می‌کنند، آن را جلوه دهند، نیست.

خب، این شماره دو است. ابهام را به خاطر داشته باشید. آشفتگی تاریخ را به خاطر داشته باشید.

به یاد داشته باشید که چطور، به یاد داشته باشید جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. این یک جهان بسیار بسیار آشفته است. پس، بیایید همه این را بپذیریم.

بسیار خوب. سوم اینکه، همه باید کمتر به پاکی اخلاقی طرف خودشان مطمئن باشند. همه باید، باید پاکی اخلاقی طرف خودشان را زیر سوال ببرند.

آنها نباید ساکت باشند، و نباید از پاکی اخلاقی طرف خودشان در داستان خیلی مطمئن باشند. خب، سه اصل وجود دارد.

اعتماد به نفس کمتری در دانستن اهداف خدا. تشخیص اینکه تاریخ بسیار بسیار آشفته است. و همچنین آنقدر مطمئن نباشید که می‌دانید آن پاکی اخلاقی را که فکر می‌کنید دارید، دارید.

بسیار خوب. با توجه به این سه نکته، جنگ داخلی می‌تواند برای همه تجربه‌ای معنادار باشد. اگر همه این سه اصل را جدی بگیرند، نتیجه این خواهد بود که جنگ داخلی می‌تواند تجربه‌ای معنادار باشد.

می‌توانیم به جنگ داخلی نگاهی بیندازیم، که می‌توانست تجربه‌ای معنادار برای کل مردم آمریکا باشد. نه شمال یا جنوب، بلکه برای کل مردم آمریکا، اینجا می‌توانست تجربه‌ای معنادار باشد. و آنچه ما به عنوان یک آمریکایی باید یاد بگیریم، همان چیزی است که آبراهام لینکلن، البته، می‌خواست مردم انجام دهند.

ما به عنوان یک ملت چه هستیم؟ از این فاجعه چه چیزی می‌توانیم بیاموزیم؟ به یاد داشته باشید، باید به یاد داشته باشیم که جنگ داخلی چقدر وحشتناک بود. ده‌ها هزار نفر در یک روز قتل عام می‌شدند، و بنابراین، واقعاً وحشتناک بود. آیا چیزی برای یادگیری از این وجود دارد؟ و آبراهام لینکلن، به عنوان مثال، گفت، بله، چیزی برای یادگیری از این وجود دارد، بنابراین.

حالا، چیزی که بعضی از کشیشان می‌خواستند آمریکایی‌ها انجام دهند این بود که از گناهان خودشان توبه کنند، گناهان خودشان را تشخیص دهند و با برادران و خواهرانشان آشتی کنند. بنابراین بعضی از کشیشان که به تحلیل پیچیده‌تر افراد اعتقاد داشتند، مثل آبراهام لینکلن، گفتند، خب، پیامی که می‌خواهم موعظه‌اش را شروع کنم این است. ما باید گناه خودم را تشخیص دهیم، من باید گناه خودم را تشخیص دهم.

کجا نسبت به برادر یا خواهرم گناه کرده‌ام؟ اعتراف به گناه، و سپس طلب آشتی پس از آن. طلب آشتی با برادران و خواهرانم که مسائل را کاملاً مانند من نمی‌دیدند. بنابراین، بسیاری از کشیشان شروع به موعظه‌ی توبه و آشتی کردند.

خب، این نقل قولی از اسکيو و پرارد است؛ این صفحات مربوط به این موضوع است، اما آنها خیلی خوب این موضوع را بیان می‌کنند، بنابراین من فقط می‌خواهم با کتاب درسی‌مان در این مورد صحبت کنم. این جنگ یک عمل الهی برای داوری گناهان جمعی مردم آمریکا بود. این درگیری یک تراژدی فداکارانه و پاک‌کننده بود که نه تنها پتانسیل حفظ ملت، بلکه پتانسیل بازسازی آن را نیز داشت.

بنابراین، من این را دوست دارم؛ این یک خلاصه خوب از تفسیر جنگ به این شکل است. بنابراین، این یک عمل الهی برای داوری گناه جمعی، تراژدی پاکسازی فداکارانه و پتانسیل نه تنها حفظ ملت، بلکه احیای ملت صفحات 114 تا، Askew and Perard، و احیای دوباره آن است. بنابراین، این یک نقل قول خوب است 115.

خب، این جنگ داخلی در کلیساها است. من زیاد به این موضوع نمی‌پردازم، اما آیا سوالی در مورد آن وجود دارد؟ ما، آن، آن موضع سوم، آن موضع میانه‌رو، و با برخی از اصولی که برای ایجاد آن موضع میانه‌رو استفاده شد، یعنی ما سعی کردیم از جنگ داخلی با درک اینکه چگونه، چگونه می‌تواند به ما به عنوان یک ملت کمک کند، چگونه می‌تواند به ما به عنوان یک مردم کمک کند، بیرون بیاوریم. وقتی در مورد درگیری‌های داخلی در جهان صحبت می‌کنید، بررسی آن سه اصل کار بدی نیست. بررسی این نوع اصول راه بدی نیست.

اصلاً چیزی اونجا هست؟ خیلی خب، می‌ریم سراغ صفحه ۱۵ برنامه درسی، صفحه ۱۵ برنامه درسی. من، ما اینجا داریم از وقتمون خوب استفاده می‌کنیم چون، خب، خواهیم دید که کی به کارهای تقویم می‌رسیم، دفعه بعد، بله، دفعه بعد که جمعه همدیگه رو می‌بینیم. این سخنرانی شماره ۱۱ هست، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا.

درس یازدهم، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا. بسیار خب، اول از همه، به متدیسم می‌پردازیم و می‌بینیم که چه اتفاقی برای متدیست‌ها می‌افتد. و خب، بگذارید فقط بگویم، من چند اسم دارم که به شما می‌دهم، و بعد چند کلیسا دارم که به شما می‌دهم، پس بفرمایید.

بسیار خب، کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا. در میان متدیست‌ها، اولین کلیسای سیاه‌پوستان در آمریکا در فیلادلفیا تشکیل شد و نام کلیسا کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی بود. بنابراین، این اولین کلیسای سیاه‌پوستان در میان متدیست‌ها است.

کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی. حالا، توجه کنید که آنها عنوان اسقفی را حفظ کرده‌اند زیرا از ۱۸۱۴، کلیسای اسقفی متدیست بیرون آمدند، اما این کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی است که در سال ۱۸۱۴ در فیلادلفیا تشکیل شد. خب، حالا اتفاقی که افتاده بود، متأسفانه، ما می‌گوییم، در فیلادلفیا، این یک شهر شمالی است، اما در فیلادلفیا، به نوعی به سوالی که قبلاً پرسیده شد برمی‌گردد؛ در فیلادلفیا، اصطکاک شدیدی بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، سیاه‌پوستان متدیست و سفیدپوستان در فیلادلفیا وجود داشت.

و این یه داستان غم‌انگیزه که متدیست‌ها بعد از این مدت، یه همچین اختلافی بینشون داشتن، می‌دونید، در این مدت، و بخشی از اون به خاطر مسئله برده‌داری بود، بخشی به خاطر انگیزه‌های نژادی و غیره. خب، یه گروهی از مردم تصمیم گرفتن که یه کلیسای خودمون رو تشکیل بدن، یه گروه از سیاه‌پوست‌ها که تصمیم گرفتن کلیسای خودمون رو تشکیل بدن، و اسمش رو بذارن کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی. خب، یه شخص خیلی مهم انتخاب کرده که این کلیسا رو تشکیل بده، رهبر کلیسا باشه، و اولین اسقف کلیسا باشه.

اینجا او در سمت چپ است؛ این ریچارد آلن است، یکی از مهمترین مردان در مسیحیت آمریکایی. بنابراین اگر من، می‌دانید، کسی از من بخواهد لیستی از 10 یا 12 نفر از مهمترین افراد ارائه دهم، او باید جایی در لیست من باشد، ریچارد آلن. خوب، ریچارد آلن اینجا خیلی خیلی منتقد است.

خب، حالا با ریچارد آلن، او در واقع کسی است که کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی را تأسیس کرد و اولین اسقف آن شد. اما او قبلاً؛ او قبلاً کلیسایی برای متدیست‌های سیاه‌پوست به نام کلیسای بتل تأسیس کرده بود. بنابراین، او یک فرقه تشکیل داده بود، نه یک فرقه، اما کلیسایی در فیلادلفیا تشکیل داده بود که آن را کلیسای بتل می‌نامید، و برای متدیست‌های سیاه‌پوست بود.

اما این یک فرقه نبود؛ فقط یک کلیسای جداگانه بود، کلیسای اسقفی متدیست، اما برای متدیست‌های سیاه‌پوست. بنابراین، او قبلاً تجربه‌ای از متدیست‌های سیاه‌پوست داشت که برای عبادت کلیسا با کلیسای بتل گرد هم می‌آمدند، که واقعاً بسیار مهم بود. خوب، حالا وقتی او این کلیسا را تأسیس می‌کند، وقتی این کلیسا را شروع می‌کند، شما چه کسی را در نظر می‌گیرید، و او، او اسقف کلیسا می‌شود، اولین اسقف این کلیسا، فکر می‌کنید چه کسی او را منصوب کرده است؟ هر کسی می‌خواهد این کار را انجام دهد، و این انتصاب بسیار مهم بود زیرا نشان می‌دهد که رهبری در سمت متدیست‌های سیاه‌پوست است که سعی می‌کنند خود را در فرقه خود شکل دهند.

خب، چه کسی او را به مقام کشیشی منصوب کرد؟ قبل از شروع، فقط یک حدس سریع بزنید. فرانسیس آزبیری. فرانسیس آزبیری کسی بود که ریچارد آلن را به مقام کشیشی منصوب کرد.

این یک اقدام بسیار مهم است، و آزبیری اهمیت این کلیسای سیاه‌پوستان و فرقه سیاه‌پوستان را نشان می‌دهد؛ این اهمیت این رهبر سیاه‌پوست است. بنابراین، این کاملاً حیاتی است. بنابراین، کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی تشکیل می‌شود.

خب، حالا فقط چند عدد اینجا هست. ۱۸۶۰، ۱۸۶۰، حدود ۲۲۰۰۰ عضو. ۱۸۶۰.

باشه، پس خیلی هم بد نیست. در سال ۱۸۱۴ تشکیل شد. بنابراین، در سال ۱۸۶۰، ۲۲۰۰۰ عضو.

خب، ۱۸۹۶، یعنی حدود سال ۱۹۰۰، تقریباً ۵۰۰۰۰۰ عضو داشت. بنابراین، ۱۸۶۰، ۲۲۰۰۰. ۱۸۹۶. تقریباً سال ۱۹۰۰، تقریباً ۵۰۰۰۰۰ عضو داشت.

بنابراین، کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی واقعاً رشد کرد، واقعاً توسعه یافت. ضمناً، این تصویری از کلیسای اصلی در فیلادلفیا است. بله.

اوه، الان به فرقه‌ست، پس کلی کلیسا هست. بله، به فرقه‌ست، داره گسترش پیدا می‌کنه، کار تبلیغی داره، و غیره. در واقع، کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی، این کلیسا، این فرقه، این کلیسا اولین کلیسایی بود که اولین مجله سیاه‌پوستان رو در آمریکا منتشر کرد، و همچنین اولین دانشگاه برای سیاه‌پوستان در آمریکا رو تأسیس کرد.

بنابراین، واقعاً اینجا نوعی حرکت رو به جلو بود. بنابراین، ریچارد آلن و کلیسای اسقفی متودیست آفریقایی بسیار بسیار مهم هستند. اینگونه است که متودیسزم در اینجا آغاز می‌شود.

باشه، روز خوبی داشته باشی. اوه، ریچل، بیا بالا. به سوال فوری داری؟ اوه، به کلیسایی بود مثل کلیسای بتل

این فرقه در سال ۱۸۱۴ به یک فرقه تبدیل شد و عنوان کلیسای اسقفی متدیست آفریقایی را به خود گرفت. من فقط سعی داشتم این نکته را بیان کنم که قبل از آن، او کلیسای بتل را در فیلادلفیا داشت که فرقه جدیدی نبود. این فقط کلیسای محلی او برای متدیست‌های سیاه‌پوست بود.

اما حالا بعد از سال ۱۸۱۴ یک فرقه داریم. بسیار خوب، روز خوبی داشته باشید. جمعه می‌بینمت

این دکتر راجر گرین است که در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۳، برده‌داری و کلیساهای، جنگ داخلی است.